

تخلص پنهان

اثر: موسی پرنیان
عضو هیئت علمی دانشگاه ایلام
(از ص ۳۵۵ تا ۳۶۵)

چکیده:

واژه "تخلص" یکی از واژگانی است که در ادب فارسی به معانی مختلفی به کار می‌رود.

در این مقاله کاربرد آن در معنی اسم، یعنی: نام شعری شاعر: مورد توجه می‌باشد.

مولوی واژه "خاموش" را به عنوان تخلص برگزیده است و به دو صورت "خامش و خمش" نیز به کار برده است. اما از آثار او به ویژه غزلیات شمس بر می‌آید که بر خلاف حافظ و سعدی که در بیت‌های پایانی تمامی و یا اکثر غزلها تخلص آورده‌اند، ایشان در بسیاری غزلها تخلص نیاورده است و به جای واژه "خاموش" یا "خمش و خامش"، واژه یا ترکیب یا عبارتی که بیان‌کننده مفهوم آن است، می‌آورد، مانند: بستن لب و دهان، بس کردن از سخن، رها کردن گفت و... که در این مقاله از آن به "تخلص پنهان" تعبیر شده است.

دهان ببند و ایمن باش در سخن داری که شه کلید خزینه بر ایمن کشدا

(۶۱-۴۷ گ)

بس کنم، گرچه رمز است بیانش نکنم خود بیان را چه کنی، جان بیان می‌آید

(۱۷۰-۱۴۰ گ)

واژه‌های کلیدی: تخلص، پنهان، مولوی، خاموش.

مقدمه:

در گستره فراخدا من ادب فارسی ایران زمین، آثار گرانسنگی پدید آمده است که نتیجه کاوش فرزندان سخت کوش و برومند در طول سالیان دراز و سرشار از افتخارش می باشد. آثار ارزشمندی که بعد از سپری شدن قرن‌ها هنوز پرتوافکن راه جویندگان و پژوهندگان است و بسیاری از زوایا و خبایای آنها ناشناخته و بکر مانده است. و نکته‌ای بدیع و نشانی نو می یابد. این مختصر بر آن است تا به یکی از آن هزار اشاره‌ای نماید.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید
در این مقاله تلاش بر آن است که از نگاهی تازه کاربرد "تخلص" در شعر فارسی و به ویژه در آثار بی مانند مولانا جلال الدین رومی بررسی شود.

واژه «تخلص» یکی از واژگانی است که در ادب فارسی به معانی مختلفی به کار می رود. برای آشنایی و بیان معانی این واژه، مطالبی را که در لغتنامه دهخدا و فرهنگ معین در مقابلش درج شده عیناً می آوریم:

«تخلص: [تَخَّ لُ] در اصطلاح شعرا نام ممدوح آوردن است. چنانکه در جامع الصنایع آمده که خروج از غزل و دخول در مدح با حسن وجه باشد و در این معنی لغوی مرعی می شود، زیرا چه رستن از غزل است. (آندراج). (ع) نامی که شاعر برای خود مقرر کند و بدان مشهور گردد مانند فردوسی و سعدی و حافظ و جز آنها. (ناظم الاطباء). هر بیتی که شاعر تخلص خود را در آن آورد. (ناظم الاطباء) به هر سه معنی رجوع شود به کشاف اصطلاحات الفنون. (دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، ج چهارم، ص ۵۷۱۰)

«تخلص [ع] ۱- (مص ل.) رهایی جستن، رستن، رستگاری جستن. ۲- گریز زدن به مدح ممدوح (در شعر). ۳- (امص.) رهایی، رهايش. ۴- گریز به مدح ممدوح. ۵- (ا.) نام شعری هر شاعر، مانند: رودکی، خاقانی، معزی، ۶- هر بیتی که شاعر نام شعری خود را در آن آورد. ج «تخلصات» (معین - محمد، فرهنگ معین، ج اول،

«تخلص کردن [ع.ف.] (مص.م.) (شعر.) ۱- ذکر کردن شاعر تخلص خود را در

شعر. ۲- آوردن نام ممدوح در شعر.» (معین - محمد، فرهنگ معین، ج اول، ص ۱۰۵۱)

و اما منظور ما از واژه «تخلص» در این مقاله همان کاربردی است که در معنی اسم دارد، یعنی: نام شعری هر شاعر. که اغلب شاعران عرصه پهناور ادب فارسی به ویژه ادب کلاسیک برای خود بنا به مناسبتی یا نسبتی برگزیده و در اشعار خود به ویژه غزل و قصیده اغلب در بیت‌های پایانی می‌آورند.

یکی از شاعران نام‌آور و از ارکان ادب فارسی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است که واژه «خاموش» را به عنوان تخلص برگزیده است که در شعر به دو صورت «خامش و خمش» نیز به کار برده است. اما از مشاهده آثار این شاعر و عارف توانا به ویژه غزلیات شمس برمی‌آید که بر خلاف حافظ و سعدی که در بیت‌های پایانی تمامی و یا اکثر غزلها تخلص خود را ذکر کرده‌اند، ایشان در بسیاری از غزلها تخلص نیاورده است و به جای درج واژه «خاموش» یا «خمش و خامش» واژه یا ترکیب یا عبارتی که بیان‌کننده مفهوم آن است، به کار گرفته است، از قبیل: بستن لب و دهان، بس کردن از سخن، سخن نگفتن، رها کردن گفت، دم یا نفس نزدن، ترک کردن سخن، فروکشیدن دم، توبه کردن ز گفت و گو، بی حرف شدن، امکان گفتار نبودن، اسکت در اشعار عربی و ... که در این مقاله از آن به «تخلص پنهان» تعبیر شده است. این شیوه آوردن تخلص را می‌توان از جمله نوآوریها و سنت شکنیهای مولانا، شاعر و عارف ابداع‌گر گستره ادب فارسی به شمار آورد همانطور که در زمینه‌های دیگر مانند: قالبهای شعری، قافیه، ردیف و ... هم هنرنماییهای تازه‌ای به نمایش گذاشته است. در این قسمت بیت‌های پایانی برخی از غزلیات مولانا که «تخلص» در آنها به صورت «پنهان» آمده با تقسیم‌بندی که بر مبنای تعبیر مختلف فوق انجام گرفته، به اختصار و با توجه میزان بسامد آنها، آورده می‌شود.

الف - بستن لب و دهان:

بریند لب همچون صدف مستی! میا در پیش صف
تا باز آیند این طرف از غیب هشیاران ما
گ ۲۰-۱۴

بسته کنم من این دو لب، تا که چراغ روز و شب
هم به زبانه زبان، گوید قصه با شما
گ ۲۹-۲۰

دهان ببند و ایمن باش در سخن داری
که شه کلید خزینه بر ایمن کشدا
گ ۶۱-۴۷

چیزی دهانم را بیست، یعنی کنار بام و مست
هر چه تو زان حیران شوی، آن چیز ازو حیران شود
گ ۱۰۶-۸۵

دهان بست دهان بست از این شرح دل من
که تا گنج نگردید، که تا خیره نمانید
گ ۱۳۹-۱۱۴

دهان چون بستنی از این سوی، آن طرف بگشا
که های و هوی تو در جو لامکان باشد
گ ۱۸۹-۱۵۸

بستیم دهان خود و باقی غزل را
آن وقت بگویم که ما بسته دهانیم
گ ۲۸۶-۲۳۷

عدد سمت راست شماره غزل، سمت چپ صفحه و «گ» علامت اختصاری «گزیده غزلیات شمس» به کوشش

بس سخن است در دلم، بسته‌ام و نمی‌هلم
گوش گشاده‌ام که تا گوش کنم مقال تو
گ ۳۵۰-۴۳۴

ب: بس کردن از سخن

بس بود ای ناطق جان، چند از این گفت زبان
چند زنی طبل بیان، بی دم و گرفتار بیا
گ ۲۲-۱۶

بس کن که تلخ گردد دنیا بر اهل دنیا
گر بشنود ناگه این گفتگوی ما را
گ ۴۵-۵۹

بس کن و بیش مگو گر چه دهان پر سخن است
زانکه این حرف دم و قافیه هم اغیارند
گ ۱۳۴-۱۶۲

گفت: بس کن که من این را به از این شرح کنم
من دهان بستم، کو آمد و پایندان شد
گ ۱۳۶-۱۶۴

بس کنم، گر چه رمز است، بیانش نکنم
خود بیان را چه کنی، جان بیان می‌آید
گ ۱۴۰-۱۷۰

بس کنم ای دوست، تو خود گفته گیر
یک دو سه میم و دو سه لامی دیگر
گ ۱۸۳-۲۲۰

بس کن، کاین گفت زبان هست حجاب دل و جان
کاش نبود ز زبان واقف و دانا دل من
گ ۲۹۴-۳۶۲

بس کن، کاین نطق خرد جنبش طفلانه بود
عارف کامل شده را سبحة عباد مده
گ۴۶۲-۳۷۱

ج - سخن نگفتن:

بکوبید دهلها و دگر هیچ مگوید
چه جای دل و عقل است که جان نیز رسیده است
گ۶۸-۵۳

آن آب باز آمد به جو، بر سنگ زن اکنون بسو
سجده کن و چیزی مگو، کین بزم سلطانی است این
گ۳۵۲-۲۸۷

دیگر مگو سخن که سخن ریگ آب توست
خورشید را نگر چونه ای جنس اعمشان
گ۴۰۳-۳۲۸

باقیش مگو تا روز دگر
تا دل نپرد از مصدر من
گ۴۱۳-۳۳۵

گفتیم «ای دل، پدری کن، نه که این وصف خداست؟»
گفت: این هست، ولی جان پدر، هیچ مگو
گ۴۵۱-۳۶۳

زین بیش می نگویم و امکان گفت نیست
والله چه نکته هاست در این سینه گفتنی
گ۵۵۸-۴۵۶

دگر مگوی پیامش، رسید نوبت جامش
ز جام ساز ختامش چه آفتی، چه بلایی!
گ۵۶۴-۴۶۱

باز سرم گشت مست هیچ مگو دست دست
باقی این بایدت رو شب و فرد اتعال

۱۳۵۷-۵۴۹-ج ۱

د - دم یا نفس نزدن

دیگر نخواهم زد نفس، این بیت را می‌گوی و بس
بگداخت جانم زین هوس، ارفق بنا یا رینا

۵-۸گ

دل را مجال نیست که از ذوق دم نزند
جان سجده می‌کند که «خدایا مبارک است»

۶۷-۸۴گ

دم مزن ای جان، دم مزن ای جان، بر خور کامد روز مبارک
کیست مبارک، کیست مبارک؟ آنکه ببیند هم زیگاهش

۱۹۵-۲۳۵گ

فروکش این دم زیر ترا دمی دگر است
چو بگسلد ز لب این باد آن بود بر جا

۲۳۳-۹۸-ج ۱

جان ز فسون او چه شد، دم مزن و مگو چه شد
ور بچخی تو نیستی محرم و رازدار من

۴۶۳-۱۸۹-ج ۲

ز اول این خواب گفتم من که: هم آهسته باش
صبر کن تا با خود آیم یک زمان تو دم مزن

۵۹۶-۲۴۶-ج ۲

دم مزن و ربزنی آهسته بزنی
دم حجاب است یکی توکن و صد تویی مکن

۶۲۶-۲۶۰-ج ۲

ه - رها کردن گفت یا رها شدن از گفتگو

نیست شو و واره از این گفت و گوی

کیست کزین ناطق وارست، نیست

گ ۷۵-۹۲

رها کن این سخنها را بزنی مطرب یکی پرده

رباب و دف به پیش آور اگر نبود ترا سرنا

ج ۱ - ۶۹-۳۳

رها کن گفت به از گفت یابی

یقین هر حادثی را خود ندیدیست

ج ۱ - ۱۴۱-۳۵۰

ازو اندیش و گفتن رها کن

لطیف اندیش باشد مردم کم گو

ج ۲ - ۸۲۳-۳۴۴

سید گفت رها کن، سوی آن باغ نهران شو

اگر این گفت نبود، نه مدد بر مدد است این

ج ۲ - ۱۴۵۴-۶۰۳

مات شو و لعب گفت و گوی رها کن

کان شه شطرنج راست راه نمایی

ج ۲ - ۱۶۶۷-۶۹۲

در گفت فرو بند و گشا روزن دل را

ز مه بوسه نیابید، مگر از ره روزن

ج ۲ - ۵۳۲-۲۱۳

و - ترک کردن سخن

ای ناطقه، بر بام و در تا کی؟ در خانه پر

نطق زبان را ترک کن، بی چانه شو، بی چانه شو

گ ۲۴۱-۴۲۱

ای عقل کل، ای عقل کل تو هر چه گفתי صادقی

حاکم تویی حاتم تویی من گفتم و گو کمتر کنم

۲ج-۶-۵

بشستم دست از گفتن، طهارت کردم از منطق

حوادث چون پیایی شد وضوی توبه بشکستم

۲ج-۲۳-۴۹

ز - دم درکشیدن یا فروکشیدن

دم درکش و باش مرد الکن

هم عشق کمال خود بگوید

۲ج-۳۲۹-۵۶۰

با باز چه فن زند سمانه

دم درکش و فضل و فن رهاکن

۲ج-۴۰۸-۹۸۷

مگر بیابم چون خویش دوزخ آشامی

فروکشیدم و باقی غزل نخواهم گفت

۲ج-۷۰۳-۱۶۹۳

ح - تعبیراتی دیگر

شمس تبریزی، تویی خورشید اندر ابر حرف

چون بر آمد آفتابت محو شد گفتارها

گ۴۵-۳۳

بطلب امن و امان را، بگزين گوشه گران را

بشنو راه دهان را مگشا راه دهان را

گ۵۰-۳۷

عشق آمد و این دهانم را گرفت

که «گذر از شعر و بر شعرا برآ»

گ۵۶-۴۲

دهان باز مکن هیچ که اغلب همه جغدند

دگر لاف میپران که با باز پریدیم

گ۲۷۶-۲۲۹

سر درکش ای رفیق که هنگام گفت نیست

در بی سری عشق چه سر می کنی؟ مکن

گ ۳۳۰-۴۰۶

بگفت هیچ نیابم چو پر بود دهنم

سر حدیث نخارم چو خوش بود بخدا

ج ۲۳۱-۹۳

ای غم شادی شکن پر شکرست این دهن

کز شکرآکندگی ممکن گفتار نیست

ج ۱۸۹-۴۷۱

بی حرف شو چو دل اگرت صد آرزوست

کز گفت این زیانت چو خواهنده بر دریست

ج ۱۸۳-۴۵۸

برای رعایت اختصار در ذکر شواهد در این بخش تنها نشانی سایر شواهد به

ترتیب آورده می شود.

الف: ۳۵۰-۴۳۴ گ، ۳۶۴-۴۵۲ گ، ۱۱۲-۴۹ ج، ۱۱۷-۵۰ ج، ۱۶۲-۷۰ ج

ج ۱۶۶-۷۱ ج،

ب:

ج: ۸۳-۳۶ ج ۲، ۶۹۸-۱۶۸۲ ج ۲،

ح: ۶۴۶-۲۶۷ ج ۲، ۱۲۸۱-۵۱۹ ج ۱، ۷۶۷-۳۱۸ ج ۲، ۱۸۶۱-۷۷۳ ج ۲،

۷۵۴-۳۱۳ ج ۱، ۱۷۵۵-۷۲۹ ج ۲، ۷۱۶-۲۹۵ ج ۱، ۸۲۶-۳۲۹ ج ۱،

۳۹۶-۴۹۱ گ، ۱۶۹-۷۲ ج ۱، ۳۰۲-۱۲۲ ج ۱، ۳۳۰-۱۳۴ ج ۱.

نتیجه:

از مقاله فوق چنین نتیجه گیری می شود که می توان تخلص را به دو گونه تقسیم بندی کرد. گونه اول "تخلص آشکار" است و شاعر عین واژه تخلص را در بیتهای پایانی شعر می آورد. همانگونه که در ادب فارسی مرسوم بوده و هست و

اغلب شاعران چنین کرده‌اند. گونه دوم "تخلص پنهان" که شاعر به جای درج عین واژه تخلص، واژه یا ترکیب یا عبارتی که بیان‌کننده مفهوم آن است در بیت‌های پایانی شعر می‌آورد.

توضیحات:

- ۱- در همه نمونه‌ها عدد سمت راست بیانگر شماره غزل و عدد سمت چپ بیانگر صفحه می‌باشد.
- ۲- حرف «گ» قبل از اعداد علامت اختصاری «گزیده غزلیات شمس» به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی می‌باشد.
- ۳- «۱ ج» بیانگر جلد اول و «۲ ج» بیانگر جلد دوم بخش غزلیات کلیات دیوان شمس تبریزی می‌باشد.

منابع:

- ۱- دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه، جلد چهارم، ص ۵۷۱۰
- ۲- شفیعی کدکنی، دکتر محمدرضا، گزیده غزلیات شمس، انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۷۰
- ۳- معین، دکتر محمد، فرهنگ معین، جلد اول، ص ۱۰۵۱
- ۴- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، دیوان کامل شمس تبریزی، مقدمه و شرح از: بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات جاویدان، چاپ سوم ۱۳۵۲